فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc501447777)

[قول مشهور در باب اطلاق 2](#_Toc501447778)

[سیره عقلائیه 2](#_Toc501447779)

[انواع بیان متکلمان 3](#_Toc501447780)

[سیره متشرعه 3](#_Toc501447781)

[پایه و مبنای سیره عقلائیه 4](#_Toc501447782)

[مبنای عقلا در برداشت از مقام بیان تمام مراد متکلم 4](#_Toc501447783)

[اقتضای صحبت حکیمانه 5](#_Toc501447784)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

**موضوع: اصول فقه/مطلق و مقید/ اثبات اطلاق**

## اشاره

بحث در موضوع بسیار مهم اطلاق و چگونگی استفاده اطلاق از کلام متکلم و مولا بود، بیان شد که استفاده اطلاق بعدازاینکه گفتیم از وضع نیست، باید یک‌راه و روش و منهج دیگری پیدا کرد، تا اطلاق به دست بیاید.

منهج دیگر، مشهور به مقدمات حکمت است، اولین مقدمه آن‌هم این است که برای اینکه ظهور کلام را در اطلاق تمام بکنیم، نیاز داریم به اینکه بگوییم مولا در مقام بیان تمام مرادش است، حال مولا اقتضای این را دارد که وقتی سخن می‌گوید، در محدوده این سخن قرار است که تمام مراد خود را افاده بکند.

در مقدمه اول بیان شد که چند دیدگاه وجود دارد که می‌گویند به حال سیاقی که کون المولا فی مقام بیان تمام مراده باشد، نیازی نداریم، راه‌های دیگری است که بررسی شد.

ضمن اینکه نظر مرحوم آقای حائری را به نحوی قبول داشتیم، درعین‌حال می‌گفتیم که هم آن راه را و هم کون المولا فی مقام بیان تمام مراده را می‌شود طی کرد، بنابراین هر دو مسیر باز است، این‌طور نیست که انحصار در یکی از این مسیرها داشته باشد.

# قول مشهور در باب اطلاق

مشهور می‌گفتند که وقتی‌که از اکرم العالم، یا احل الله البیع، می‌خواهد اطلاق استفاده بشود، اینکه هر عالمی با هر شرایطی را در بربگیرد، یا هر بیعی با هر شرایط و شکلی را در بربگیرد، نیاز به این داریم که بگوییم: کون المولا فی مقام بیان تمام مراده است، بعد از پذیرش این مطلب، سؤال مطرح می‌شد که چیزی را که تحمیل به گوینده می‌کنید، این تحمیل از کجا استفاده می‌شود؟ اینکه به شخصی نسبت می‌دهیم و گوینده را به این سمت می‌آوریم که در مقام بیان تمام مرادش است و اطلاق دارد، از کجا استفاده می‌شود؟ چند وجه در اینجا ذکر شده است.

# سیره عقلائیه

سیره عقلائیه این است که می‌گوید عقلا با سخنان دیگران به این نحو معامله می‌کنند که متکلم در مقام بیان تمام مرادش است. سیره عقلائیه را آقای وحید اشکال کردند و آن اشکال این است که بیان کردند این سیره عقلائیه درست است، اما نه متکلمی که قرارش این است که حرف‌هایش را پراکنده و متدرجاً بگوید، گویندگان علی قسمین هستند:

# انواع بیان متکلمان

1 – بعضی از متکلمین تمام سخنشان را در یک مجلس بیان می‌کنند.

2 – نوع دوم گویندگانی هستند که کلامشان را متدرجاً بیان می‌کنند.

سیره عقلائیه که می‌گوید: المولا فی مقام بیان تمام مراده، مربوط به گروه اول است، اما شامل گروه دوم نمی‌شود، شارع هم از گروه دوم است، به طور مثال آیه‌ای در قرآن کریم آمده و شاید صد قید توسط شارحان و مفسران و ائمه هدی علیهم‌السلام، در طول دویست‌وچند سال، خورده است، در این صورت نمی‌شود گفت که مولا در مقام بیان تمام مرادش است، بلکه تدریجاً بیان می‌کند، لذا در هیچ یک از این کلماتش، اطلاق تمام نیست.

معنای سیره‌های متشرعه این است که فراتر از فضای متعارف عقلایی، قیود خاصی آمده است، اما قاعدتاً ضد عقلا نیست.

# سیره متشرعه

آقای وحید به دلیل اشکالی که مطرح کردند، می‌فرمایند که علی‌رغم این تدریج و تدرج، سیره متشرعه وجود دارد که سائل از امام سؤال می‌کرد و به اطلاق جواب امام، تکلیف خودش را می‌فهمید و عمل می‌کرد، این سیره برای تسهیل و تساهل بوده است، برای اینکه در طول دویست‌وچند سال، انسان‌ها در یک بلاتکلیفی باقی نمانند، اما اگر گفته شود که منتظر بمانند، تأخیر بیان از وقت حاجت می‌شد، برای اینکه این مسئله ایجاد نشود، تسهیل قائل شده است، حالت حکم ظاهری را دارد، به حکم ظاهری عمل می‌کنند و معذور هستند.

مشهور اعتمادشان برای اثبات اینکه اصل این است که مولا در مقام بیان تمام مراد هست، بر سیره عقلائیه است، همان‌طور که از کفایه و سایر بزرگان استفاده می‌شود، آیت‌الله وحید هم به نحوی مورد مناقشه قرار دادند و فرمودند مبنای ما، سیره متشرعه است، دلیل فرق می‌کند، اما هر دو، اصل کون المولا فی مقام بیان تمام مراده را پذیرفته‌اند.

مطلبی که ما در تعلیقه بر این بخش سیره، یعنی سیره عقلائیه و متشرعه و اشکالی که ایشان داشتند و راه تخلصی که پیمودند، داریم، چند نکته است:

# پایه و مبنای سیره عقلائیه

1 – نکته اول این است که سیره عقلائیه که مشهور و صاحب کفایه می‌گویند، جای این سؤال را دارد که سیره عقلائیه یک‌پایه و مبنایی می‌خواهد، با این بیان که می‌گویید سیره عقلائیه این است که کلماتی که از یک متکلم می‌شنوند، حمل می‌کنند بر اینکه، در مقام بیان تمام مراد است، درست است که این سیره وجود دارد، اما این سیره، حتماً ریشه‌ای دارد در اینکه متکلم یک وضعی دارد که عقلا می‌گویند، در مقام بیان تمام مرادش است. یعنی سیره ‌این است که با سخنان گویندگان رفتار می‌کنیم و بر این اساس احتجاج می‌کنیم که در مقام بیان تمام مراد است، اما این یک امر تعبدی نیست که بگوییم که عقلا یک تعبدی دارند، اینکه تحمیل بکنند بر متکلم که باید در مقام بیان تمام مراد باشند، بلکه یک مسئله پایه‌تری در اینجا است که عقلا آن را می‌بینند و می‌گویند مبنای ما این است که وقتی متکلم سخن می‌گوید، اصل این است که در مقام بیان تمام مراد هستند، یعنی مثل‌اینکه یک حلقه مفقوده همچنان وجود دارد.

# مبنای عقلا در برداشت از مقام بیان تمام مراد متکلم

آیا مبنایی وجود دارد که عقلا این برداشت را می‌کنند که متکلم در مقام بیان تمام مرادش است؟ مثلاً در اصالة الحقیقه که می‌گوید عقلا سیره‌شان این است که کلمات دیگران را بر معانی حقیقیه حمل می‌کنند، آنجا وضعی وجود دارد و اینکه طبع انسان‌ها این است که اولاً و بالذات طبق آن وضع عمل می‌کنند، مثلاً مجاز یک مؤونه زائده دارد، یک‌چیزی در گوینده پیدا می‌کنند و بر اساس آن اصالة الحقیقه را بیان می‌کنند.

عرض من این است که مانعی ندارد که بگوییم عقلا، سیره‌ای دارند و بر اساس آن با سخن دیگران، این‌طور تعاملی می‌کنند، اما وقتی انسان مقداری دقت می‌کند، حس می‌کند که یک‌چیز پایه‌تری می‌خواهد که بر اساس آن بگوید: قرارمان بر این است که بگوییم این آقا در مقام بیان تمام مراد است، آن چیز پایه‌تر، احتمالاً همان مطلبی است که مرحوم آقای حائری دارند، همان جمله‌ای که ایشان نقل کردند که مقتضای طبع این است که شخص وقتی صحبت می‌کند، همه حرف‌ها را می‌خواهد یکجا بزند.

چیزی را در مؤلف و متکلم سراغ دارد که بر اساس آن می‌گوید، متکلم در مقام بیان تمام مرادش است، یا طبع است که ایشان نقل کردند، درحالی‌که خیلی راحت نمی‌شود این مطلب را نقل کرد، ما که می‌گوییم متکلم در مقام بیان تمام مراد هست، برای اینکه طبع بشر این است، هرچقدر آن شخص از قدرت ذهنی و استعداد بالاتری برخوردار باشد، قوت بیشتری پیدا می‌کند.

یا باید بگوییم که طبعش این است، یا بگوییم اسناد حکم و محمولی به یک موضوع که انسان‌ها این اسناد را انجام می‌دهند، به شکلی اسناد می‌دهد که این سخن را تمام موضوع قرار می‌دهد.

درواقع می‌خواهیم بگوییم که سیره عقلایه یک پایه‌ای در احوال خود متکلم دارد، امر تحمیلی بعید است که باشد، نکته عمیق‌تری وجود دارد که در آن طرف است.

# اقتضای صحبت حکیمانه

اگر فلسفه خاصی نباشد، انسان حکیم تمام حرفش را یکجا می‌زند، گویا توافقی میان ما هست و توافق تحمیلی نیست، از ذات و طبع ما برخاسته است، منظور طبع حکیمانه است، طبع حکیمانه بشریت اقتضا می‌کند که علی‌الاصول وقتی‌که سخن می‌گوید، مقصودش بیان تمام مرادش است، البته می‌شود به خاطر یک بحث ویژه‌ای، به طور مثال متکلم فهرست گویی بکند و به این کلام، کسی نسبت اطلاق نمی‌دهد، اما وقتی بحث ارائه شد و در آخر نظر خود را جمع‌بندی کرد، در این صورت به این نتیجه نسبت اطلاق داده می‌شود.

قاعده و مشی عقلایی و شیوه و منهج تبیین عقلایی، وقتی حکیمی مثل شارع باشد، یا متکلم برجسته‌ای باشد، به‌ویژه وقتی در مقام تشریع باشد، از قوت بیشتری برخوردار می‌شود.

مقتضای حکمت گوینده این است که در ادای جمله‌هایی که در مقام تفهیم و تفهم است، حکیمانه باشد، به این دلیل دیگران با او معامله‌ای می‌کنند که در مقام بیان تمام مراده است، سیره را نفی نکردیم، منتهی می‌گوییم سیره یک عمقی دارد که عمقش این است.

ممکن است، کسانی که گفته‌اند، مقتضای طبع است، درواقع مقصودشان این بوده است، بر این اساس ما اطلاق را قبول داریم.